



۲۰۱۷/۰۵/۲۷

م، نعیم بارز

## دشمنی پاکستان با افغانستان حتی،

### با رسمیت بخشیدن خط دیورند پایان نمی یابد!

نوشته ارزنده و واقع بینانه تاریخی ریچارد چارنیک می معاون رئیس پارلمان اروپا و ترجمه زیبایی محترم آقای غنی هیروی، مرا بیاد هشت سال قبل انداخت که عده ای از افغان های محترم آگاهانه و یا نا خود آگاه عامل اساسی جنگ افروزی های دولت پاکستان در افغانستان را ناشی از عدم شناخت خط دیورند از سوی دولت افغانستان تلقی می نمودند، از آن میان یکی هم جناب محمد اعظم سیستانی به اصطلاح تاریخ دان بود که تحت عنوان «ما تک می خواهیم، پاکستان متک، اما طالبان چه می خواهند؟»

مطالبی نوشته بود، من در پاسخ آن به تاریخ ۱۹ جنوری ۲۰۰۸ نوشته او را با استدلال به نقد گرفتم که در سایت «افغان جرمن آنلاین» به نشر رسید و همین اکنون هم در آرشیف نویسندگان آن سایت موجود است. اکنون که موضوع یک بار دیگر و آنهم از جانب یک مرجع رسمی ولی به طور دیگری یعنی در دفاع از حقوق ارضی تاریخی افغانستان و در رابطه به ارزیابی علل جنگ و راه حل بحران افغانستان مطرح گردیده است، خواستم آن نوشته را با اضافه یگان جمله دیگر پیش کش خوانندگان محترم سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین نمایم تا اقل این مسأله بسیار با اهمیت به بی اعتنائی تلقی نشود:

آنچه جناب سیستانی در باره نیات و اهداف شوم دولت پاکستان در قبال افغانستان ابراز داشته اند، تردیدی در آن نیست ولی در پاسخی که پرسیده شده، راه حل بحران موجود در افغانستان کدام است؟ جناب شان اختلاف میان افغانستان و پاکستان را بر سر خط دیورند عامل اساسی دانسته و گفته اند:

«تا زمانیکه افغانستان این اختلاف را با پاکستان حل نکند از بحران نجات نخواهد یافت»

استدلال جناب سیستانی در این ارتباط علاوه از اینکه قانع کننده نیست، وی خود نظر خود را مورد شک و تردید و زیر سؤال برده است. مثلاً از یک سو حل اختلاف بر سر خط دیورند میان دو کشور را کلید حل بحران افغانستان می داند و از سوی دیگر مسأله خط دیورند را یک قضیه قبلاً حل شده به نفع پاکستان دانسته. چنانکه گفته است: «چه ما خط مذکور را به رسمیت بشناسیم و چه نشناسیم یکصد و نود کشور جهان در سازمان ملل متحد آن را به حیث مرز میان پاکستان و افغانستان به رسمیت می شناسند و پاکستان هم با نود هزار نیروی مجهز با بم اتم خود از آن محافظت میکند»

اگر این طور است پس تشویش پاکستان چیست؟ و بیشتر از این چه می خواهد؟ جناب سیستانی خود به این مسأله پاسخ می دهد:

«پاکستان حتی با به رسمیت شناختن خط دیورند هم یخن ما را رها نمی کند بلکه آن کشور در راستای عمق ستراتیژیک خود می خواهد حکومت دل خواه خود را در کابل مستقر کند تا جایی برای نفوذ حضور هندوستان در افغانستان باقی نگذارد و در صورت یک جنگ دیگر با هند از خاک و نیروی رزمی و شجاع افغانی بر هندوستان استفاده نماید، و اگر به این آرزوی خود نرسد، پاکستان تلاش خواهد کرد افغانستان را دچار تجزیه نماید و مرز خود با افغانستان را تا پل متک واقع میان چاریکار و جبل السراج در جنوب هندوکش توسعه دهد»

در اینجا از جناب سیستانی توضیح می خواهم در صورتیکه رهبران احزاب و دولت پاکستان با به رسمیت شناختن خط سرحدی دیورند به قول خود تان قانع نباشند و به تجزیه کشور ما تا پل متک اقع نشوند و فکر تسلط کامل بر کشور ما را در سر داشته باشند، پس نشان دادن قدرت پاکستان و ضعیف شمردن دولت و کشور افغانستان به چه معناست؟ آیا ارائه چنین راه حلی که خود به آن باور ندارید یک طرح زاید، بیهوده و تناقض گوی نیست؟

«ما اتک می خواهیم، پاکستان متک، اما طالبان چه می خواهند؟»

نخست باید گفت: جناب سیستانی مقصد پاکستان را از راه اندازی جنگ و بحران در افغانستان تقریباً درست دریافته اند، یعنی تجزیه افغانستان تا «پل متک و حاکمیت در کابل» و امکان عملی شدن آنرا هم با نشان دادن بم اتوم و لشکر یکصد هزار نفری آن کشور در ساحه خط دیورند به زعم خود خوب محاسبه کرده اند! اما به طرح سؤالی که «طالبان چه می خواهند؟» چیزی نگفته اند و در این مورد من درکم را در اینجا مختصراً به سمع شان می رسانم:

طالبان یتیم بچه هایی اند، دست پرورده مدرسه های دینی مذهبی بنیادگرایی پاکستان، بازمانده از دوران تجاوز و جنگ روسیه شوروی سابق در افغانستان که تلقین شده به حیث آله و وسیله در دست دولت و گروه های اسلامی پاکستان قرار دارند و در جهت به اصطلاح امر جهاد حاضر به هر نوع جرم و جنایت هستند البته برای رسیدن به بلند ترین درجه و رسیدن به حیات جاودان در کنار حور و لغمان و جوی باری از شیر و عسل و غیره) و تا آن لحظه به اصطلاح نوشیدن شربت شهادت، طالب بچه بیکار، دست خالی و مغز خالی تر از دستها با کلدار و دالر زندگی می کند، پس بهتر از این چه می خواهد؟

جناب سیستانی شما به زعم خود به عنوان تاریخ دان به خوبی میدانید که طبیعتاً انسان ها و بخصوص رهبران دولت های زورگو و خودکامه و پابند نبودن به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر همینکه دریابند کشور همسایه آن در موقعیت ضعیف و بدی قرار گرفته و رهبران ضعیف النفسی در آنجا به قدرت تکیه زده اند، طمع نفوذ ورزی و اشغالگری شان به غلیان آمده، به هر بهانه و وسیله ای که شده از باج خواهی و دست درازی به حقوق حقه مردم آن دریغ نمی ورزند، چنانکه دست کم از سی سال بدین سو کشور ما دست خوش چنین وضعیتی شده است، یعنی دولت های همسایه مسلمان ما پاکستان و ایران با وجود شاهد بودن تجاوز و شکست شرمسار دولت شوروی سابق در افغانستان هنوز هم لحظه ای از تلاش برای تخریب و تجزیه کشور ما آرام نه نشسته اند.

لذا آیا در یک چنین اوضاع و وظیفه یک مؤرخ و نویسنده میهن پرست، این است که ضعف کشور خود و قوت همسایه متجاوز را بیان نموده، مردم و دولتش را به باج دهی و تسلیم طلبی تلقین نماید؟

جناب سیستانی درست است که به گفته شما دولت پاکستان نود هزار عسکر در سر ساحه خط دیورند و بم اتوم دارد، اما تاریخ مبارزات مردم افغانستان و جهان نشان داده است که توانمندی و استحکام یک کشور بیشتر از نفرات و ساز و برگ نظامی، وابسته به ماهیت فرهنگی، و مهمتر از همه اراده استوار و خصوصیت رزمی مردم آن در دفاع از حقوق خود و دفاع از تمامیت ارضی کشور تعیین کننده است.

جناب سیستانی فکر نکنید که پاکستان با داشتن بم اتمی خود بسیار قوی و آسیب پذیر نیست و هرچه خواسته باشد می تواند بر مردم افغانستان تحمیل نماید.

خیر این طور هم نیست و اقعیت اینست که پاکستان از بدو جدایی اش از پیکر هند، زاده انگلستان استعماری و زاده بنیاد گرایی اسلامی است. احزاب و حکومت پاکستان ظرف هفتاد سال عمر فلاکتبار خود برای هویت سازی خود جدا از هویت هندی و در مخالفت با هندوستان و افغانستان همواره تا توانسته بنیادگرایی اسلامی را در آن جامعه تقویت کرده و در دوره جنگ مردم افغانستان با شوروی این روند از سوی اعراب و امریکا نیز چنان در آن جامعه تزیق و تقویت گردیده که از عهده هیچ پیغمبری ساخته نبوده است.

البته این بنیاد گرایی نه تنها به ضرر و زیان کشور افغانستان و هندوستان و جهان عمل می کند بلکه پاکستانی ها ناخود آگاه این نطفه خود ویرانی را در پاکستان نیز تقویت می بخشند.

برای اثبات ادعای خود چند سطری از مقاله احمد رشید نویسنده و تحلیلگر سیاسی ورزیده پاکستانی را که چندی قبل در روزنامه سندی تلگراف تصویر ترس آوری از پاکستان ارائه داشته است می آورم. وی نوشته است:

«پاکستان دولت ناکامی است که در گودال عمیقی آویزان می باشد و بند ها بسیار سست تر از آنند که بتوان گره زد، روحیه اردوی آن در حال زایل شدن است و سربازان در اراضی نا مساعد که توسط طالبان و القاعده کنترل می شوند، دست به فرار می زنند و یا از شلیک کردن خود داری میکنند، بدین ترتیب دولت پاکستان یکی از پس دیگری مشروعیت حقوقی، قانونی، اسلامی، دموکراتیک و ملی خود را از دست می دهد»

با ذکر چند سطری از قول احمد رشید در بی ثباتی جامعه پاکستان اکتفا می کنم و امیدوارم جناب سیستانی دریافته باشد که اوضاع جامعه پاکستان چندان نسبت به افغانستان بهتر نیست، گذشته از این بحران افغانستان بسیار پیچیده تر از آن است که گفته شود راه حل آن به رسمیت شناختن خط دیورند است.

اگر این طور می بود چند سالی که طالبان و سازمان القاعده در افغانستان مسلط شده بودند و اختلاف بر سر خط دیورند هم از بین رفته بود، چرا حکومت پاکستان نتوانست از عملیات تروریستی طالبان و القاعده در نقاط دیگر منطقه و به ایالات متحده امریکا جلوگیری نماید؟

معلوم است که حکومت پاکستان کاملاً آنها را در تحت کنترل خود نداشته و ندارد. دلیل دیگر اینکه هرگاه حکومت پاکستان مانع بعضی فعالیت های تروریستی طالبان و القاعده گردیده، دیده شده است که بلا معطلی از سوی آنها به عکس العمل شدیدی مواجه شده است.

به چند مطلبی که در بالا به آن اشاره شد چنین نتیجه گرفته میشود که پاکستان با عمر کوتاه و زندگی مفلوک خود به رشد بنیاد گرایی اسلامی در سطح کشور و منطقه و دامن زدن به جنگ و بحران در افغانستان و بالاخره در پرورش نطفه خود ویرانی نقش اساسی را بازی کرده است و حال کار به جایی رسیده است که نه تنها نقش اساسی در پایان

بخشیدن جنگ و ترور را در افغانستان از دست داده بلکه در جلوگیری از بی ثباتی و فروپاشی نظام و کشور خود نیز درمانده است.

زیرا مسأله بنیادگرایی اسلامی و تیروریزم چنان بست و گسترش یافته که به یک مشکل جهانی مبدل شده و رشد روز افزون آن باعث ترس و نا آرامی همه مردم منطقه و جهان گردیده و چاره پایان دادن به این خشونت و هراس افگنی از توان یکی دو کشوری کاملاً به دور است.

البته علاوه از نقش پاکستان به رشد بنیاد گرایی اسلامی از عامل مهم دیگری نیز باید گفت:

بطور خالص میتوان از عمیق شدن شکاف میان فقر و ثروت، بی عدالتی و عدم رعایت حقوق اکثریت قاطع مردم در سراسر جهان ذکر کرد، از جمله زیر پا گذاشتن حقوق مردم فلسطین از سوی اسرائیل که سال هاست افراد بیگناه در آنجا کشته شده و زندانی می شوند و از چند سال بدین سو بیشتر از هر جای دیگر خون های ناحق بیشماری در افغانستان، عراق، لیبیا، سوریه یمن هم به وسیله تروریست ها و هم با دخالت مستقیم و غیر مستقیم دولت ایران، عربستان سعودی، روسیه و هم به وسیله قوای امریکا و ناتو به زمین ریخته میشود.

مشاهده این وضع رقتبار هر انسانی را که اندک وجدان آگاه و احساس عاطفی داشته باشد، تکان میدهد و بعضی را به انجام هر عملی علیه این همه ظلم و بی عدالتی بر می انگیزد. با درک این مسأله است که جورج بوش در آخرین فرصتی که برایش در مقام ریاست جمهوری امریکا باقی مانده بود، سفری را به اسرائیل و فلسطین و چند کشور عربی در پیش گرفت و ظاهراً عوام فریبانه سعی می نمود برای پایان بخشیدن به اختلافات در منطقه راه حلی را دریابد، چون همه دریافته اند که تا به این اختلافات و درگیری ها پایان داده نشود مشکل جنگ و تروریزم سر جایش باقی خواهد ماند.

در ارتباط به افغانستان باید گفت تا زمانی که در نظام پاکستان تغییر اساسی به میان نیاید و بساط تیروریزم پروری در آن کشور چیده نشود از طریق طرح تشکیل جرگه های قومی دو طرف خط دیورند و یا به رسمیت شناختن خط به اصطلاح مرزی دیورند، نمیتوان امیدی را به رفع جنگ، ترور و بحران در افغانستان بسر پرورید.

نوت: آنچه جناب سیستانی هشت سال قبل از توانایی های پاکستان و ضعف های افغانستان گفته بود و من به رد آن پرداخته بودم امروز بیشتر از هر زمان دیگر اعتبار پاکستان نزد دولت های منطقه و جهان آشکار شده است، بخصوص اخیراً در سفر دونالد ترامپ به عربستان سعودی و اشتراک چهل کشور در آنجا با هدف مبارزه علیه تیروریزم که قرار بود با هم نواز شریف صدراعظم پاکستان به روال گذشته به هیله گری و دروغ هایش بپردازد، خوش بختانه دهنش را بستند و حتی گفته شده است، دونالد ترامپ در آشیه کنفرانس هم دعوت او را برای صحبت نپذیرفت. بناءً شاید چنین حقارت و حالت منزوی شدن را هیچ یک از رهبران گذشته پاکستان لمس نکرده باشند.

پایان